

از ساوالان تا تفتان

| خاطرات مهندس فریدرز مقیمی در صنعت |

www.ketab.ir

۱۳۹۹

تهران ۱۳۹۹

سرشناسه: مقیمی، فریبرز، ۱۳۲۱-
 عنوان و نام پدیدآور: از ساوالان تا تفتان: خاطرات فریبرز مقیمی در صنعت.
 مشخصات نشر: تهران: کتاب پیام امروز، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری: ۱۹۹ ص: مصور (بخشی رنگی)، عکس، نمودار: ۲۱×۱۴/۵ س.م.
 شابک: 978-622-972411-8
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 عنوان دیگر: خاطرات فریبرز مقیمی در صنعت.
 موضوع: مقیمی، فریبرز، ۱۳۲۱- -- خاطرات
 موضوع: صنعت -- Iran -- Industries
 موضوع: طراحی صنعتی -- ایران -- Industrial design
 موضوع: مهندسان -- ایران -- خاطرات Engineers -- Iran -- Diaries
 رده بندی کنگره: ۵/۴۷۲HC
 رده بندی دیویی: ۰۹۵۵/۳۳۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۳۳۵۵۵
 وضعیت رکورد: فیبا

www.ketab.ir



از ساوالان تا تفتان

مهندس فریبرز مقیمی

ناشر: کتاب پیام امروز

طرح جلد: فرزاد ادیبی

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

لیتوگرافی: باخترا

چاپ و صحافی: معرفت، نوری

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

نشانی: خیابان لبافی تژاد، بین فروردین و فجر رازی، شماره ۲۰۰، طبقه اول، تلفن: ۶۶۴۸۶۵۳۵

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۲۴۱۱-۸

Ketabe-Pyame-Emrooz@yahoo.com

فهرست

پیشگفتار.....	۹
از ساوالان تا تفتان.....	۱۵
فصل اول: مازنداران.....	۱۹
راه آهن.....	۲۳
مالاریا.....	۲۵
ریشه خانوادگی.....	۲۵
نیای بزرگ.....	۲۷
تولد و دوران خردسالی.....	۳۰
تحصیلات ابتدائی.....	۳۳
تحصیلات متوسطه.....	۳۵
کنکور دانشگاه.....	۳۷
خدمت سربازی.....	۴۲
فصل دوم: فعالیت در صنعت سیمان.....	۴۵
فصل سوم: توسعه مجدد صنعت سیمان.....	۶۱
سیمان اردبیل و کار مجدد با هلسیم.....	۷۵

فصل چهارم: سایر فعالیت‌های صنعتی.....	۱۰۳
سابقه طراحی تجهیزات در صنایع کانی غیرفلزی.....	۱۰۳
شرکت مهندسی ایوا.....	۱۰۶
شرکت طراحی صنعتی ایران.....	۱۱۰
شستشوی کائولین.....	۱۲۰
کارخانجات گچ پخت سریع.....	۱۲۳
آسیاب‌های غلطکی.....	۱۲۵
شرکت سرمایه‌گذاری سیمان اسپندار.....	۱۲۷
کوره‌های آهک برای کارخانجات قند.....	۱۳۳

فصل پنجم: سایر خاطرات.....	۱۴۳
اولین سفر به آمریکا.....	۱۴۳
تولید الومینا از سیمان.....	۱۴۵

فصل ششم: روح، تناسخ، سرنوشت.....	۱۶۹
----------------------------------	-----

فصل هفتم: یادى از مدیرانم.....	۱۷۷
حرف آخر.....	۱۷۹

نمایه.....	۱۸۷
------------	-----

پیشگفتار

نگاهی از فرود به فراز و پس از آن از فراز به فرود. این سیر زندگی انسانی است که روزی به راه افتاده و در مسیر زندگی هرگز نایستاده است. از کودکی تا جوانی و از جوانی تا سالخوردگی. که اکنون من در این وادی ایستاده‌ام. خود را فردی می‌بینم که روزی را به آسودگی و فارغ از کار نگذرانده‌ام. اگر در کار علم نبوده‌ام، به آن اندیشیده‌ام. حال که در سالخوردگی خود به گذشته می‌نگرم، نفسی به راحتی از سینه بر می‌آورم که این فرصت نادر و بی‌کلیف زیستن را به گونه‌ای گذرانده‌ام که ثار و نشانه‌های آن نه تنها در نگاه خودم که در نظر دیگران نیز آشکار است و این نشانه‌ها سروری در دلم برمی‌انگیزد. به شکرانه این عمر پرثمر، خدای را شکر می‌گویم که چنین راهی را پیش پای من گذاشت تا عمری به میهنم خدمت کنم و حاصل کوشش‌م در بهبود زندگی دیگران مؤثر بوده باشد. شکر از آن جهت می‌گویم که خدمت به مردم، آن هم خدمتی که باعث شود آن‌ها به خود آیند و سر به کار بیاورند و دست به کار بزنند، نشانه حضوری انسانی در صحنه زندگی است.

انسان در ابتدای راه بی‌گمان هدفی دارد و با آن هدف به راه می‌افتد. ما در راه می‌بیند که آن هدف چه کوچک بوده، و مسیر به او می‌آموزاند که هدف از پی هدف می‌آید. روزی دانش‌آموزی جوان بودم در شهری کوچک ولی برخوردار از مواهب دنیا، در شمال ایران. دوست داشتم از آن چه هستم، فراتر بروم، هم‌چنان که نیاکانم چنین بودند و دل به زندگی

روستایی در حاشیه شهر خوش نکردند و کوشیدند تا آنجا، که خود را فراتر بردند و برخی از آنها حتی ناحیه‌ای بین سوادکوه تا ساری را اداره می‌کردند و نشانه‌های حضور آن‌ها در منطقه به چشم همه می‌آمد.

اما زمانه دگر گشته بود و من هم این دگرگونی را در خودم می‌دیدم. می‌دانستم مردی نیستم که به فرماندار یا شهردار منطقه‌ای بودن دل خوش کنم و به راه نیاکانم بروم. باید راهی را در پیش بگیرم که چیزی بر اعتبار آن‌ها بیافزایم و چنین کردم.

زنان و مردانی که طی بیش از هفت دهه با من زیسته‌اند یا در کنار من بوده‌اند و آن‌ها که بیش از پنج دهه با من کار کرده‌اند، می‌دانند و خود گواه‌اند که فروتنی صفت بارز من است. این را صادقانه می‌نویسم و به جد معتقدم که افتادگی و فروتنی صفت نیک انسانی است و بدون آن انسانیت معنایی ندارد. هرچه در کار سخت‌تر درگیر شدم و پیش رفتم، آموختم که رفتارم باید به گونه‌ای باشد که مهر دیگران را برانگیزد و دل آدمیان را به هم نزدیک کند. این را گفتم تا آنان که این نوشته را می‌خوانند، بدانند که به حرف‌های مردی مغرور گوش نمی‌سپارند. من خود را خدمتگزار مردم و کشورم می‌دانم و به آن افتخار می‌کنم که عمر به بیهوده نگذرانده‌ام و حاصلش اکنون در گوشه گوشه میهنم زندگی مردم را پر بار و آسوده کرده است.

طی سفرهایی که سالیان گذشته با دوستان و همکارانم به اطراف و نواحی کشور داشتم، همواره فرصتی بود تا گوشه‌ای از خاطراتم را تعریف کنم، از اتفاقات خوب، حوادث ناخوش، خواسته‌ها و آرزوهایم و آن‌ها همواره سراپا گوش بودند و به تأکید از من می‌خواستند تا این خاطرات را تنها در ذهن خود نگه نداشته و قلم بردارم و آن را بر کاغذ بیاورم، مجموعه‌ای یا کتابی به یادگار بگذارم. شاید از لابه‌لای صفحات و جملات آن، شیوه‌ای و بیان تجربه‌ای به سود جوانان باشد و آن‌ها را در راهی که پس از ما برگزیده و در آن طی مسیر می‌کنند، به کار گیرند.